

خدای ارسطو، واحد یا کثیر؟

رضا برنجکار

در پی درج مقاله «برهان حرکت (۲)» در نوزدهمین شماره از «رشد معارف»، مقاله «خدای ارسطو، واحد یا کثیر؟» بدستمان رسید. یکی از مفاد مقاله اول؛ واحد بودن محرک نامتحرک و به نحوی متعلق عشق و محبت قرار گرفتن او بود که مقاله حاضر آنرا مورد انتقاد قرار داده و دلایلی برخلاف آن ارائه کرده است.

نوشتار حاضر در صدد بررسی این موضوع است که آیا محرک نامتحرک در دیدگاه فلسفی ارسطو، واحد است یا کثیر و اگر کثیر است، تعداد آن چند است؟
انگیزه طرح این موضوع، مطالعه مقاله «سیر در ادله اثبات وجود خدا (۸)، برهان حرکت (۲)»، نوشته برادر فاضل و گرامی ام آقای محسن غروی‌ان بود. این مقاله در شماره نوزدهم نشریه «رشد آموزش معارف اسلامی»، درج شده بود و در ضمن آن فرازهایی از کتاب «مبانی خداشناسی در فلسفه یونان و ادیان الهی» نوشته اینجانب مورد نقد و بررسی قرار گرفته بود که به نظر بنده جای تأمل بسیار داشت. به هر حال ضمن تشکر از ایشان، در این نوشته، دلایل و قرآنی که نشانگر دیدگاه ارسطو درباره تعدد محرکهای نامتحرک و نفی

عبادت و محبت نسبت به خداست، ارائه می‌گردد.

به نظر می‌رسد ابتدا باید به برخی از اصول فلسفه ارسطو که در بحث مدخلیت دارند، اشاره شود.

۱ - عالم از ازل موجود بوده، بدون آنکه آفریده شده باشد و موجودات در اصل وجود خویش محتاج غیر، نیستند. این مطلب از اصول مسلم فلسفه ارسطوست و از همین جاست که وی برای اثبات خداوند، از احتیاج ممکنات در وجودشان، به واجب‌الوجود، استفاده نمی‌کند و بجای آن از برهان حرکت بهره می‌جوید.^۱

۲ - حرکت در عالم وجود دارد و ازلی است.^۲

۳ - حرکت برخلاف وجود، مستلزم

مبدائی بالفعل است که خود متحرک نباشد و الاً باز محتاج محرک دیگری خواهیم بود. پس وجود محرک نامتحرک ضروری است.^۳

۴ - محرک نامتحرک نمی‌تواند بصورت علت فاعلی و با قصد و مشیت، عالم را براند زیرا بنا بر نظریه ارسطو در باب حرکت، عکس‌العملی از متحرک بر محرک وارد می‌آید و لذا محرک نیز مستحمل تغییر و حرکت می‌شود. با این همه، محرک اول چون معشوق و غایت موجودات است از اینرو و خود موجودات عشق و کشش و جاذبه‌ای به سمت محرک نامتحرک دارند که باعث حرکت آنها می‌شود. بدینسان محرک نامتحرک به شکل علت غائی غیر ارادی، منشأ حرکت است نه بعنوان علت فاعلی.^۴

۵ - محرک نامتحرک باید غیر مادی و دارای فعلیت محض بوده و قوه‌ای در آن نباشد و الاً تغییر و حرکت در آن نیز رخ می‌دهد.^۵

۶ - محرک نامتحرک تنها کاری که می‌کند فکر و تعقل است و متعلق فکر او، تنها خود اوست و نسبت به موجودات دیگر آگاهی ندارد.^۶

بدینسان، تنها موجودی که در فلسفه ارسطو، می‌توان آن را خدا نامید، محرک نامتحرک است که تنها کار ارادی‌اش تعقل در ذات خویش است و در عالم هیچ فعالیت و بطریق اولی، هیچگونه ایجاد، انجام نمی‌دهد. تنها چون در رأس موجودات قرار گرفته است و دارای فعلیت و کمال محض است، موجودات در ذات خویش به او عشق دارند و این عشق باعث حرکت تکوینی موجودات بسوی او و پدید آمدن نظم در جهان می‌شود.

وجود جهان ازلی و بی‌نیاز از غیر است و عالم، ارتباط وجودی و ایجاد با محرک نامتحرک ندارد. ارسطو هیچ یک از سه نوع ارتباط میان جهان و خداوند یعنی خلق از عدم یا به تعبیر دقیقتر «خلق لامن شی»، «صدور» و «تجلی» را قبول ندارد و از همین جاست که به خدایی که در سنت ادیان توحیدی و فلسفه‌های

الهی و عرفان مطرح است، معتقد نیست. از نظر وی هیچ موجودی در طول خدا قرار نگرفته و به او منتهی نمی‌گردد بلکه فقط حرکتها به محرک نامتحرک ختم می‌شوند.» بدین ترتیب، اگر حرکتهایی که در جهان موجودند، همگی در طول یکدیگر باشند، در نهایت به یک محرک نامتحرک خواهیم رسید اما اگر انواع مختلفی از حرکتها در عالم موجود باشد که در طول همدیگر قرار نگیرند، به تعداد اینگونه حرکتها، محرکهای نامتحرک خواهیم داشت. ارسطو احتمال دوم را تقویت می‌کند. فیلسوف ما در مواضع متعددی از کتاب *متافیزیک* از یک محرک نامتحرک سخن می‌گوید اما در این موارد وی در صدد اثبات اصل محرک نامتحرک است نه در مقام بیان تعداد آنها و لذا اینگونه مباحث نمی‌توانند بعنوان دلیل یگانه بودن محرک نامتحرک، تلقی و تفسیر شوند.

ارسطو تنها فصل هشتم کتاب *لامبدا* [انساندا] را به بررسی «شمار جوهرهای متحرک» اختصاص می‌دهد و در ابتدای فصل مذکور، این سؤال را مطرح می‌کند که «آیا اینگونه جوهر [محرک نامتحرک] را باید یکی قرار داد یا چندین، و اگر چنین است، چند است.»^۷

در پاسخ به این سؤال، ارسطو عبارتی دارد که تنها برخی قسمتهای آن در مقاله «برهان حرکت (۲)» نقل شده بود، پاسخ کامل ارسطو بدینگونه است:

«مبدأ و نخستین از موجودات، نامتحرک است، هم بالذات و هم بالعرض، اما نخستین حرکت جاویدان یگانه را به حرکت می‌آورد. لکن از آنجا که متحرک ناگزیر به وسیله چیزی به حرکت می‌آید، و محرک نخستین بذاته نامتحرک است، و حرکت جاویدان به وسیله موجودی جاویدان به حرکت می‌آید، و یک حرکت از یک (محرک) روی می‌دهد، و نیز از آنجا که می‌بینیم که غیر از حرکت مطلق کل جهان، که می‌گوییم جوهر نخستین نامتحرک

آنرا به حرکت می‌آورد، حرکتهای مکانی دیگری هم موجوداند، مانند حرکتهای جاویدان ستارگان سرگردان (یعنی سیارات) (زیرا جسم دارای حرکت چرخشی [مستدیر] جاویدان و ایست‌ناپذیر است، چنانکه در مباحث طبیعیات اثبات شده است)، پس هر یک از این حرکات مکانی نیز باید به وسیله یک جوهر بذاته نامتحرک و جاویدان به حرکت آورده شود. زیرا طبیعت ستارگان گونه‌ای جوهر جاویدان است، و محرک نیز جاویدان و مستقیم بر متحرک است، و آنچه مستقیم بر جوهر است نیز ضرورتاً جوهر است. پس آشکار است که جوهرها ضرورتاً به همان تعداد (حرکات مکانی ستارگان) وجود دارند، و به حسب طبیعتشان جاویدان و بذاتشان نامتحرک و بدون ستیرا (بزرگی)‌یند، به همان علتی که قبلاً گفته شد.

پس اینکه این جوهرها وجود دارند، و از آنها یکی نخستین است و دیگری دومین، به همان ترتیب حرکات مکانی ستارگان، نکته‌ای آشکار است. اما درباره کثرت حرکتهای مکانی باید به یاری نزدیکترین شاخه دانشهای ریاضی، یعنی ستاره‌شناسی (یا هیئت، *astrologia*) پژوهش کنیم.»^۸

ارسطو در ادامه برای تعیین تعداد حرکتها از مباحث ستاره‌شناسی استفاده می‌کند و بعنوان نتیجه می‌گوید: «پس عدد مجموع سپرها، چه آنها که به بیش حرکت می‌کنند و چه آنها که در جهت مخالف حرکت می‌کنند، ۵۵ خواهد بود. اما اگر به ماه و خورشید آن حرکتهایی را که از آنها سخن گفتیم نیافزاییم، آنگاه شمار سپرها ۴۷ خواهد بود.

پس بگذاریم شمار سپرها این اندازه باشد؛ چنانکه می‌توان احتمالاً جوهرها و مبادی نامتحرک را نیز به همین تعداد انگاشت. زیرا از ضرورت سخن گفتن را باید به اندیشمندان نیرومندتری واگذارم.»^۹

همانگونه که می‌بینیم ارسطو تعداد محرکهای نامتحرک را به تعداد حرکتهای مکانی ستارگان، یعنی ۵۵ عدد یا ترجیحاً ۴۷

عدد می‌داند. همانطور که گذشت محرک نامتحرک، خدای ارسطو می‌باشد پس طبق عبارات فوق، می‌توان حداقل اعتقاد به ۴۷ خدا را به ارسطو نسبت داد. اما در این انتساب مشکلاتی وجود دارد.

همانطور که در عبارات ارسطو دیده می‌شود، وی پس از اثبات کثرت محرکهای نامتحرک، یکی از آنها را نخستین و دیگری را دومین و همینطور... معرفی می‌کند و این عبارت همان بود که در مقاله برهان حرکت (۲)، بعنوان کلام محکم ارسطو فرض شده بود. اما مطلب پیچیده‌تر از این است. تفسیر ارائه شده از سخن ارسطو (نخستین و دومین) این بود که محرکهای نامتحرک در طول هم قرار دارند و ظاهراً مراد این بود که یکی از محرکهای نامتحرک خداست و دیگران مخلوق یا صادر شده و یا تجلی همان خداست.

اما این تفسیر با کل فلسفه ارسطو ناسازگار است زیرا ارسطو موجودات متحرک را مخلوق و معلول و صادر از خدا نمی‌داند چه رسد به محرکهای نامتحرک زیرا معنای خلق و فقر وجودی، مورد پذیرش ارسطو نیست. از همین جاست که کاپلستن پیشنهاد می‌کند «کلمه اول [نخستین] به معنای اعلی فهمیده شود»^{۱۰}

اما مفهوم اعلی نیز دارای مشکلاتی است. اگر اعلی به معنای کاملتر باشد و یکی از محرکهای نامتحرک کاملتر از دیگر محرکهای نامتحرک فرض شود، در این صورت طبق اصول فلسفه ارسطو، آنکه ناقصتر است به کاملتر گرایش و عشق خواهد داشت و به سمت آن حرکت خواهد کرد چون موجودات عاشق کمالند. اما این نتیجه با فرض نامتحرک بودن این محرکها منافات دارد. اگر به هر دلیل ممکن یا محال، این توضیح پذیرفته نشود و فرض شود که محرکهای نامتحرک با وجود اینکه یکی کاملتر و دیگران ناقص‌ترند، نسبت به هم ارتباط و عشقی ندارند، در این فرض نیز مشکل همچنان باقی است زیرا با خدایانی مواجه خواهیم بود که با هم ارتباطی ندارند و

هر یک منشأ نوعی حرکت مکانی هستند گرچه یکی کاملتر از دیگران است.

اصولاً مفهوم «در طول هم بودن موجودات»، در فلسفه ارسطو، تصویرناپذیر است و سخنان ارسطو نباید با مبانی متأخرین تفسیر شود.

«بواسطه این مفهوم کثرت محرکها بود که فلاسفه قرون وسطی فرض کردند که عقول یا ملائکه، افلاک را به حرکت در می آورند. این فلاسفه، آنها [عقول یا ملائکه] را تابع محرک اول یا خدا می شمردند و به این ترتیب تنها موضع ممکن را اختیار کردند... این را نو افلاطونیان دریافتند»^{۱۱} اما باید توجه داشت که این موضع نو افلاطونیان و فلاسفه قرون وسطی، پس از وارد شدن مفهوم «صدر» در فلسفه یونان توسط «فلوطين»، قابل تبیین گردید، مفهومی که ارسطو بدان اعتقاد نداشت. بنا بر این، واژه نخستین و دومین، مشکل را حل نمی کند، گذشته از اینکه مراد از آن مبهم و مشابه است و نمی توان با محکم فرض کردن آن، تصریح ارسطو به کثرت محرکهای نامتحرک و حتی تعیین تعداد آن به ۵۵ یا ۴۷ عدد را توجیه یا رد کرد.

البته ارسطو با وجود تصریح بر کثرت محرکهای نامتحرک در این فصل از کتاب متافیزیک، در برخی مواضع دیگر وحدت محرک نامتحرک را بیان می کند و این دوگانگی در سخن باعث احتیاط نگارنده در کتاب «مبانی خداشناسی در فلسفه یونان و ادیان الهی» گردید و با وجود شواهد متعدد در نوشتجات ارسطو و تصریح وی بر کثرت محرکهای نامتحرک و خدایان، مطلب را به این صورت بیان کرد:

«احتمالاً ارسطو به محرکهای غیرمتحرک کثیری می اندیشیده است»^{۱۲}

فیلسوف ما در کتاب اخلاق نیکوماخس نیز درباره کثرت خدایان سخن گفته است. وی برای اثبات این مطلب که «تعقل» برای انسان بزرگترین سرچشمه سعادت است، استدلال

می کند که چون تنها کاری که «خدایان» می توانند انجام دهند، تعقل است، پس از میان اعمال بشر نیز آن عملی که به فعل الهی نزدیکتر باشد (یعنی تعقل نظری)، سعادت مندتر است.

بخشی از سخن ارسطو اینگونه است: «ما خدایان را حی و در نتیجه فعال در نظر مجسم می کنیم... باری وقتی که از موجود زنده «عمل» (فعالیت) و به اقوال دلیل، «ایجاد» را سلب کنیم برای او چه چیز جز «تأمل کردن» باقی می ماند؟»^{۱۳}

باید توجه داشت که، هر چند ارسطو از خدایان سخن می گوید اما خدای ارسطو همان محرک نامتحرک است. گذشته از اینکه اوصافی که در کتاب متافیزیک برای محرک نامتحرک اثبات شده است، در فراز فوق برای خدایان در نظر گرفته شده است یعنی اینکه خدایان عالم را ایجاد نکرده اند و هیچ فعالیتی هم انجام نمی دهند مگر تعقل.

ارسطو در مواضع دیگری از کتاب اخلاق نیکوماخس نیز درباره خدایان سخن می گوید.^{۱۴}

نکته آخر اینکه ارسطو محبت و عبادت انسانها نسبت به خدا یا خدایان را امری غیرمعقول می داند و این سخن با مبنای ارسطو درباره عشق و جاذبه ذاتی موجودات به محرک نامتحرک منافات ندارد، زیرا این عشق، جاذبه و کششی تکوینی و غیر ارادی است که باعث حرکت از قوه به فعل می گردد و این مسأله ارتباطی به عبادت و محبت تشریحی و ارادی ندارد و دلیل بی معنا بودن عبادت خدا این نیست که عشق غیر ارادی جایی برای عشق ارادی باقی نمی گذارد^{۱۵}، بلکه دلیل این مطلب در مبانی خداشناسی ارسطو نهفته است. همانگونه که گذشت، خدای ارسطو فقط مشغول تفکر در ذات خویش است و هیچ علم و شناختی نسبت به عالم ندارد. گذشته از اینکه کاری به آدمیان ندارد. او مشغول تفکر در خویش است و انسانها مشغول امور خویش و

پُر واضح است که عبادت چنین خدایی بی معنا و غیرمعقول است. گذشته از اینکه خدا نمی تواند به محبت ما پاسخ گوید.

زیرنویسها:

- ۱ - رجوع کنید به ارسطو، متافیزیک، ترجمه دکتر شرف، تهران، نشر گفتار، ۱۳۶۷، ص ۴۰۸، ۴۰۹، ۳۹۹ - ارسطو، اخلاق نیکوماخس، ترجمه سید ابوالقاسم پورحسینی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۲۷۶ - فردریک کاپلستن، تاریخ فلسفه، ترجمه سیدجلال الدین مجتبی، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۴۲۸ و ۴۳۱ - مقاله «خدا و جهان در اندیشه ارسطو» از کتاب ارسطو، نوشته دیوید راس، ترجمه محمدرضا شمشیری که در شماره نوزدهم مجله رشد، درج گردیده است.
- ۲ - ارسطو، متافیزیک، ص ۳۹۵ و ۴۰۳
- ۳ - متافیزیک، ص ۳۹۵ - ۳۹۷
- ۴ - متافیزیک، ص ۴۰۰ و ۴۰۶ و کاپلستن، تاریخ فلسفه، ج ۱، ص ۴۲۸
- ۵ - متافیزیک، ص ۳۹۶
- ۶ - متافیزیک، ص ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۰۱ و اخلاق نیکوماخس، ج ۲، ص ۲۷۶ و تاریخ فلسفه، ج ۱، ص ۴۳۰ و ۴۳۱
- ۷ - متافیزیک، ص ۴۰۳
- ۸ - متافیزیک، ص ۴۰۳ و ۴۰۴
- ۹ - متافیزیک، ص ۴۰۶
- ۱۰ - تاریخ فلسفه، ج ۱، ص ۴۲۸
- ۱۱ - همان مأخذ، ص ۴۳۰
- ۱۲ - مبانی خداشناسی در فلسفه یونان و ادیان الهی، قم، ۱۳۷۱، ص ۱۰۲
- ۱۳ - ارسطو، اخلاق نیکوماخس، ج ۲، ص ۲۷۶
- ۱۴ - همان مأخذ، ص ۲۷۵، ۲۷۶ و ۲۸۰
- ۱۵ - مقاله برهان حرکت (۲)، مجله رشد آموزش معارف اسلامی شماره ۱۹ - ۱۸، ص ۱۳